



شماره ۱۹



قارداشلار ساداشدی ابله لر ایناندى !!!

مکتوب

(خواب نوشین باهداد رحیل)

«رفیق» میخواهم بگویم میترسم چه گویم پس باید زحمت بگیرم تا گوش زد «رفیق» خود حاجی بابا به عمایم بلکه «رفیق» از خواب خوش بیدار شده و بوانک زمانه زار بیدار نماید «رفیق» سلام علیکم «رفیق» رشته باریک خانه تاریک «رفیق» بیدار باش «رفیق» هوشیار باش «رفیق» چاله است بیا «رفیق» می آویزند زیر کاسه نم گاشته هست «رفیق» «مراد در دست اندر دل اگر گویم زبان سوزد» «اگر پنهان کنم ترسم که مغز استخوان سوزد» «رفیق» تعدی عنایتها را می گویم که «کرتک دول بکرتک از این کله میبرد» «وین کله راه بین که چه آسوده میبرد»

«رفیق» از بانک ملی زحمت میدهم که چرا منی وزارت علوم مرحوم شده «رفیق» از عمل انتخاب صحبت نمی کنم زیرا که یک چرند و پرند صور اسرافیل میخواهد «رفیق» منتظم عدایه شقی است از خروار وانده کی است از بسیار «رفیق» از تفصیل نان باک ندارم بخوردن خاک عادت کرده ام اگر کندم نداد کوشا شد اجزای سابق خبازها موجود است «رفیق» بالیده کاری ندارم که نظام نامه اش از خاطر هانفراموش و باجون اوراق مقدس از رکت بعضی مکتب داران هزاران ورق چون نان «سنگک» بهم ریخته .

«ای معلم منی اوز حالمه قوی قوی کیدم یو نیمه درم» . . . سنه ش کرد اولان استاد اولماز «رفیق» آزادی قلم را یادآور نمی شوم که یک تن هفت جوش و زرم پوش استند بیاری میخواهد که حق بگوید و حق بشوید «رفیق» امنیت طرق را می خواهم که نصبر در دل عاشق نه آب در غریب

«رفیق» مرا با وضع حایه چه کار است که خر آورده و مرکه بار کیم «رفیق» آنچه تمایات عنایتی است ما صلاح خویش را در بینوائی دیده ام . آنچه عمل بانک ملی است . [«بزمه لعل مجلس آرا ستند نشاندند و کفایتید و برخواستند»]

آنچه عمل انتخاب است [«دنیا نبرد آنکه پریشان کنند دل»] (آنچه منتظم عدایه است) «بردد پیران و پاکان از فی ادیان جفی بیار» «آنچه نان است»

(ای سرزمینی که از خزانه غیب سبزه و ترسا وظیفه خور داری) [«آنچه اقلام است»] [سلامت الانسان فی حفظ اللسان] ↑↑↑ آنچه لده است ↑↑↑ [«سویخته بجانیش از فروشم یک سوی بهر چه درجه از هست»]

آنچه امنیت طرق است

↑ صلاح مملکت خویش خسروان دانند ↑

اخبارات کونا کون

موجب اطلاعات صحیح حایه در همه ممالک ایران یک صد و بیست هفت هزار و بیست هفت میلیون و چهار صد و بیست پنج هزار و سی صد و هفتاد و یک حکیم موجود است که فرداً فرداً بعد از تکمیل علم طب از دولت شهادت نامه گرفته اند و هر حکیمی هفت صد نسخه سند و یک صد هاشم نشین از جانب دولت معین کسر دیده که دخالت در عمل طب دارند و از این حساب هر یک نفری از اهل ایران را یک میلیون و چهار صد هزار و نود و چهار حکیم میرسد که در موقع لزوم باید در سر مریش فوراً حاضر شوند و با آن مراقبتی که دارند در دست هر حکیم زیاده از بیست نفر مریش در عرض سال تلف می شود و هر حکیمی را بیست باب دکان و در هر دکان یک نفر غسال و چهار نفر عملة اموات دائماً کشک می کنند .

از اول خاک (پتور) تا سرحد ارس طولاً و از بحر خزر تا منتهای خاک کسر مان عرضاً چهار صد میلیون و دو بیست و شصت چهار هزار و بانصد و هفتاد و هشت (هژبر السلطنه) حکومت می نمایند هر جا کجی ناشی و هر ناشی فرش باشی و هر فرش باشی چهل و پنج فرش و هر فرش باشی یک چوب و فلک معین است . و با این حساب هر نفری از اهل ایران را چهل و یک نفر حاکم و بیست چهار نایب و دو بیست و یک فرش باشی و چهار صد فرش و چهل و دو چوب و فلک می رسد .

در تمام راه های کاروان رو ایران یک میلیون و سی صد هزار و نه صد و سی و پنج قراول خانه قدیم موجود است در هر قراول خانه چهار خرابه و در هر خرابه بیست و دو نفر دزد اتصالاً کشک می کنند پس با این حساب هر باری از مال التجاره ایران که عبور می نماید یک صد و بیست و هفت نفر دزد میرسد



عراق

اولاد الملک

جاموس تصویر

کاسه چاه

فکر ارجابا

چار بنجار

بومهرت

فکر ایران آزاد

مجلس معرمانه حکمیران ایران که در زرقی کندیم اظهار رای می نمایند

شهر مجالس عیش و سرور تهیه شده و عموم ملت شادمانی می نمودند شب گذشته از جانب دولت مجلس عالی در تهنیت این اتحاد بعمل آمده و مخصوصاً کارگذار سابق آذربایجان از تندت شوق (هورا) می کشید

(§ - اسلامبول §)

پرنس ارفع الدوله دانش رسماً به باهمسالی خبر داده که مسئله از حجاج بیث الله ایرانی درجده احدی سویی از اخوی مشارالیه دیناری باسم عوارض و مالیات نخواهد گرفت و اگر خدا نکرده احدی اقدام باین عمل نماید رسماً هجو دهد و هر چه بگرفته باشد عیناً باید بخورد پرنس رد نماید

[(§ طهران §)]

دولت رسماً بعموم دوایر خبر داده که از ابتدای ماه شوال امساله تا پنجاه سال دیگر اقدام بکاری نخواهد کرد و اگر در این مدت خدای نکرده کسی را مشکلی زوی دهد می تواند بآن شخص ذیل رجوع نماید (§ در اسلامبول برفع الدوله §) (§ در شیراز بقوام §) (§ در طهران بملک النجار §) (§ در رشت به سپهدار §) (§ در ماکو اقبال السطنه §)

(§ زنجان §)

چند شب است که در این جا آفتاب دمداری نمایان میشود انجمن ملی بهداز فکر زیاد قرار گذاشت که تا بتوانند این مطالب را بکسی اظهار نمایند در صورت عجز «عه» را بچند «عه» دیگر مأمور «عه» نمایند که حازم «عه» شد و بلکه بتوانند قرار صحیحی در این باب بدهند

(طهران)

در این جا با سعی و اهتمام چند نفر از متمولین قومیه «فکری» تشکیل شد که روزها تا غروب جمعی از اجلومات جمع شده و فکر می نمایند از قراریکه شنیده میشود امتیاز این قومیه را جز بده داخله کسی نمی تواند شرکت نماید چنانچه دوروز قبل یک نفر از ارباب خارجه مکر آتیة ایران را می نمود حکومت او را گرفته و زنجیر نمود

(§ پتر - سیورغ §)

در تمام شهر های بزرگ ایران هشت روز نامه بطبع میرسد و در هر شهری حکمرانی و هر حکمرانی را عمده جانی و هر عمده را دسته و هر دسته را ضمیمه و هر ضمیمه را محفلی و هر محفل را مجلسی و هر مجلس را اجزائی که عبارت از یک میلیون و نیم جماعتند که به روزها (سنزور) واقع شده اند پس هر یک از روز نامه های ایران با این حساب اربعه میلیون بود و بیست و چهار و سه هزار (سنزور) میرسد

مدیر روشن ضمیر روزنامه مبارکه آذربایجان را زحمت می دهد

که در تیرماه گذشته آن نامه باینی مطلبی خواندم که مفهومش بر این بود (هر کس با قایطون و دورشکه لازم باشد و بخواهد که معمول بگردد طوری نماید که هر کار گذاری را با او بسپارند الخ)

مخلص را مدتی است که ناخوشی قلیع عارض شده و قلیع محتاج یک دستکاه قایطون و چند هزار تومان پول نقد هستم خواهش من است که آن تفصیل را تا نام و رسم در روز نامه خود بآن مشروطاً بیان نماید که بلکه ما هم بتوانیم خدمت آن شخص رسیده و آن مهر بی پر را چند روزه اما نت بگرفته و از فلاکت موروثی رها نمیم

(§ آمد مفلس قلبی §)

(آذربایجان)

(عزیزم جناب مفلس قلبی) و افعلاً علاج خوبی بنظر جنابعالی آمده و می توانید باین وسیله سهل و ساده صاحب دورشکه و قایطون گردید انشاء الله هفته دیگر آن تفصیل را درج صفحات (آذربایجان) نموده و آنجناب را مخصوصاً خدمت سامی معرفی می نمایم

§ تلکرافات § ((طهران))

سورژ بود که بجهت اتحاد دولتین روس و انگلیس در همه

ديشب محرمانه دواك « روس » بگوش دواك « انگليس » كفت كه (من ابدأ با هندوستان كارى ندارم) « انگليس » كفت دروغ مى كوتى « روس » در جواب كفت تو بيمبرى « انگليس » كفت بربدر دروغ كوت اكنه اگر راست مى كوتى اين قرض تازه چيست كفت يواش حرف بزن ايرانيان مى شنوند .

(اسلامبول)

از قرار تعداد اخيرى كه امساله در اين پاى تخت دواك اسلاميه بعمل آمده از قرار ذيل است كه رسماً از طرف دواك امروز انتشار يافت
سك خالص سياه ۱ ميليون و يكصد و هفتاد پنج هزار و سى و سه عدد
سك خالص زرد ۳ ميليون و دهست و هشتاد سه هزار و يكصد و چهار و چهار عدد
سك ابلق تمام ۴ ميليون و نيم است .

(لاهى)

مجلس متفق الرائى قرارداد كه در حين جنگ رو تراشيدن و بنا محرم نگاه كردن بايد قذف كند كردد زيرا كه اصول قواعد اين مجلس پس از جنگ هر قسم حرفى تواند زد خوبست كه در حين جنگ هم اقدامى بنمايد و وكيل ايران كفت در اين باب بايد كامل نمود كه شايد روز تراشيدن خليل باركان جنگ رساند كه در اين صورت انگليسها حق پرتست خواهند داشت .

(طهران)

در باب مجاوزات دواك عثمانيه بسرحد ما « ارومى » امروز از طرف دواك مجلسى تشكيل شده و بعد از مذاكرات زياد قرار بر اين گذاشتند كه بجهت رفع اين اختلاف در « بوشهر » مدير روزنامه « مظفرى » را حبس نموده و خانه او را غارت نمايند اكر چنانچه اين تدبير مثير اثرى نشود روزنامه « صور اسرافيل » را توقيف و مديرش را جريمه عايند شايد باين وسيله عثمانى لشكر خود را از سرحد عقب كشد .



(دروغ و تهمة)

ربطبان لغت اين هفتاه كاغذى از طهران بمارسپيد اكر بگويم دروغ است كسى باور نخواهد كرد بهتر آنكه عين كاغذ را بدون كم و زياد درج نموده و سقويه كذب

اورا بانصاف قارئين حواله مى نمايم و همى هذا مدير محترم (اذر بايجان) چند روز است كه (مسيو تومانيانس) قبضى ابراز كرده كه مسيو تومانيانس § مرحوم است كه كويا حواله جناب مستطاب (حاجى شيخ فضل الله §) است كويا قرض كردم است كويا مطابقه مى نمايد كويا سى و پنج هزار تومان است كويا مصارف (شاهزاده عبدالعظيم) است كه كويا سابق شده كويا از ورثه خواسته اند نداده كويا (بشاه) عرض كرده اند فرموده كه بايد تحقيق شود كويا (تومانيانس) راضى نمى شود كويا مى خواهد بسفارت (§ روس §) رجوع نمايد كويا كه قبل از اظهار باشد قبول نمايد كويا كه نمى خواهند كسى از تفصيل مطلع شود

(امضا محرمانه)

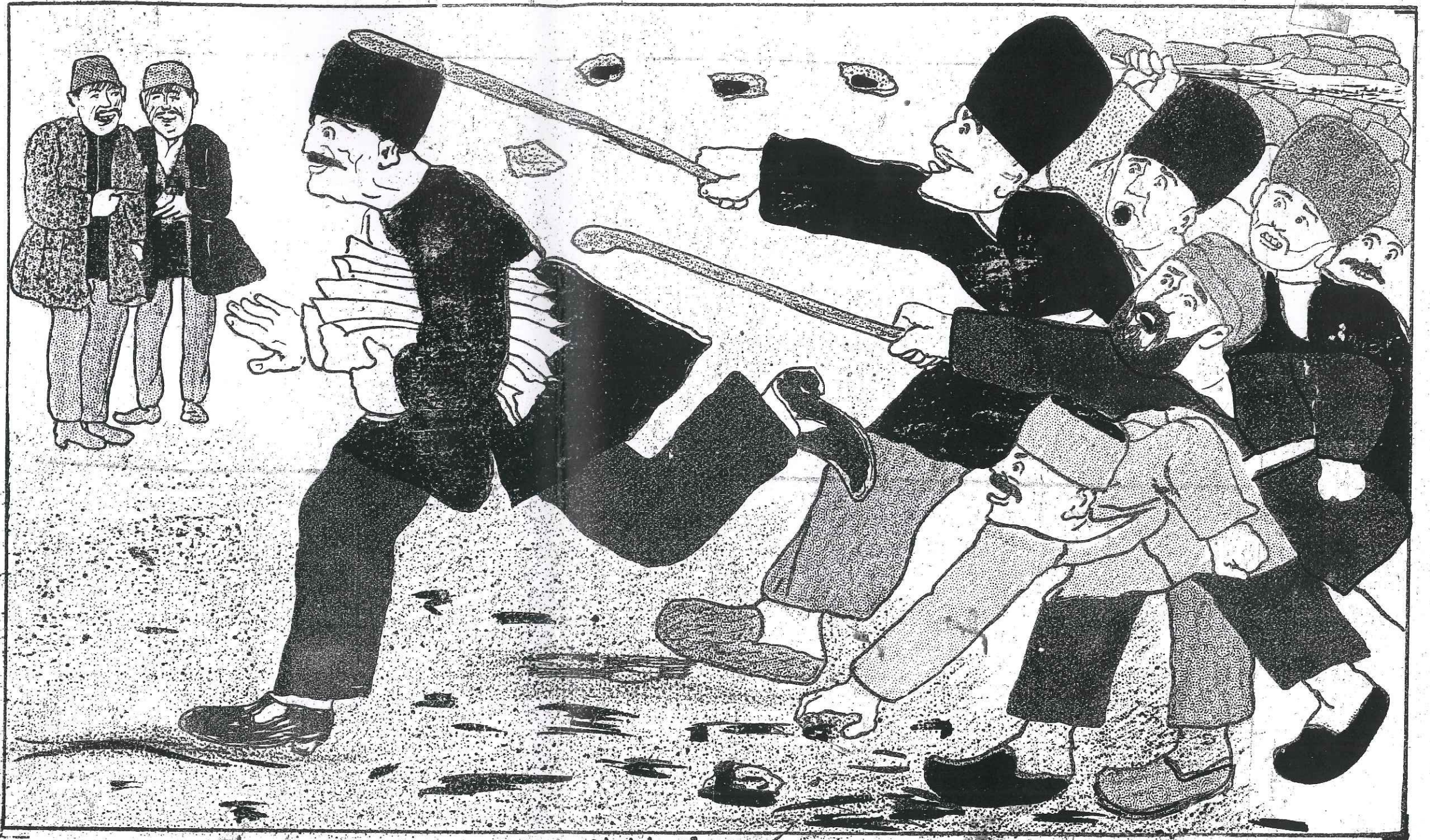
(§ آزادى قلم و افكار §)

اي كاو چوش فربه من و اى حيوان قطور شپرد من
[(§ باز آ كه در فراق تو چشم اميد وار §)]
[§ (چون گوش روزه دار بر الله اكبر است) §]

خوشى آن روزگار كه هر روز سر آخورت مى ديدم
مى ديدم و مى بسنديدم و مبارك آن صبايحى كه از شيرت
مى خوردم و مى خواندم اى كاو زبان فهم من
و اى حيوان لايعلم چه صاحب هوش و استعداد غريبى
بودى كه از صد اى خشر خشر گاه وقت طعام مى دانستى
و چه داراى مدرك عجيبى بودى كه رفقا و دوستان را
باقرينه مى شناختى و لكه نمى انداختى اى حيوان
اى حيوان مباد روزى كه كركم مى خورد و با كه دستى
بقصابت بسپرد حاشا كه ترا بفروشم و با كه باجى عوض كنم
و دهنه بردهنت بر زخم (من لاف عقل مى زنم اين كار كى كنم)
اى حيوان بى زبان اكر از خوردن بگويم از صد شتر برترى
واز خوا بيدنت بياد آرم از آن بالاترى كه ملك الموت قبض
روحت بنمايد و عالم را از مكرت برهاند نى نى غلت كفتم

فر ياد بسى كردم فر ياد رسى نيست

كوبا كه در اين كنبه فبروزه كسى نيست



در خانه عمید الملک واحترام بفرمانروا